

## نام‌نمای جهانگردان در گذر زمان

«جوانمرد آن بود که بیت بشکند. بیت هر کس نفس اوست.

هر که هوای خویشتن را مخالفت کند، او جوانمرد به حقیقت بود.»

(واعظ کاشفی، فتوت نامه)

«سراسر جهان صورت طفیلی وجود انسان است و انسان کتاب جامع هستی و روح کائنات است و جهان هم چون پیکر اوست. هرگاه جهان را بدون انسان کریم و جوانمرد در نظر بگیریم، جهان هم چون پیکری است بی روح.»

(محمی‌الدین بن عربی، فتوحات مکیه، ص ۸۳)

از نگاه معنی همانند بوده‌اند و این نام‌ها در اکثر داستان‌های عامیانه و اشعار شاعران و نویسندگان پارسی زبان، به یک مفهوم واحد به کار رفته‌اند. از مطالعه‌ی داستان‌ها و حکایت‌هایی که در لابه‌لای رساله‌ها و کتاب‌های ادبی و تاریخی درباره‌ی پهلوانان و عیاران، آمده است، چنین برمی‌آید که نام‌های گوناگونی در طول تاریخ به آنان اختصاص یافته است؛ نام‌هایی هم‌چون: پهلوان، عیار، شبرو، جوانمرد، سرهنگ، مهتر و سربدار در ایران و به‌ویژه در خراسان، «فتی» در عراق و شام، «اخی» در ترکیه، «سقوره» در مصر و مغرب، «احداث» در سوریه، «آلوفته» در تاجیکستان، ازبکستان و قزاقستان، و بسیاری دیگر که در این مقاله به آن‌ها پرداخته می‌شود.

پس از تقسیم خراسان بزرگ به سه کشور جداگانه‌ی ایران، افغانستان و تاجیکستان، آیین جوانمردی نیز

آیین جوانمردی و پهلوانی آیینی بسیار کهن است. به عبارت دیگر باز می‌گردد به آن دوره‌ای که اقوام هند و ایرانی با یکدیگر می‌زیستند. قومی واحد را تشکیل می‌دادند و آداب و باورها و اساطیر مشابهی داشتند. مطالعه‌ی اسطوره‌ها و تاریخ می‌تواند الهام‌بخش بسیاری از مردمان در زمینه‌های گوناگون باشد. چنان‌که الهام‌بخش برخی از نویسندگان و عارفان ایرانی، از آن جمله حکیم ابوالقاسم فردوسی در «شاهنامه»، عطار نیشابوری در «منطق‌الطیر» و شیخ شهاب‌الدین سهروردی در داستان‌های رمزگونه‌ی خود چون «عقل سرخ» و «آواز پر جبرئیل» در طول تاریخ بوده است.

پژوهش در مورد آیین و اصول عیاری و جوانمردی، ما را به این اندیشه و باور می‌رساند که عیاران، جوانمردان، اخیان و فتیان و یا هر نام و صفت دیگری که باشد، همگی

دستخوش یک سلسله تغییرات شد. چنان‌که جوانمردان و عیاران هر کشور نام‌های گوناگونی را به خود اختصاص دادند. اما آن‌چه قابل تعمق است، باقی ماندن صفات و ویژگی‌های یکسان جوانمردی در هر سه کشور است.

در «فتوت نامه‌ی» نجم‌الدین زرکوب چنین آمده است: «معنی و مفهوم فتوت، جوانمردی است و راستی را در سه مقام نگاه داشتن عبارت از فتوت است. آمدمیم با شرح صفت جماعتی که ایشان را به صفت مردی یاد می‌کنند: اول بدان که معنی فتوت، جوانمردی است و تا مردی تمام نشود، جوانمردی صورت نیندد.»

### جوانمردان در گذر زمان

● **پهلوان:** واژه‌ی پهلوان شناخته‌شده‌ترین صفت یک جوانمرد است. این واژه از لحاظ لغوی تشکیل شده است از: «پهلُو» به معنی منسوب به سرزمین پهلوی یا پارت‌ها. پارتیان مردمانی جنگ‌جو و دلیر بودند که در رزم‌آوری شهرت داشتند. پهلُوها شعبه‌ای از پارتی‌ها بودند که در مشرق ایران در حوزه‌ی رود هیرمند و سیستان پراکنده بودند و زمانی که سکاها وارد سگستان یا سجستان شدند، با آنان در آمیختند و قومی به نام هند و سکایی را تشکیل دادند. از آن سبب که اینان از خویشاوندان پارت‌ها بودند، در نتیجه به نام ایشان یعنی «پهلُو» خوانده شدند که در ترکیب با «ان»، پهلوان نام گرفتند. اما گروه پهلوانان در گروه بزرگ‌تری به نام جوانمردان قرار می‌گیرند.

● **عیاران:** کهن‌ترین گروه جوانمردان «عیاران» نام دارند. واژه‌ی «عیار» در عربی به معنی «کثیرالتردد» است، اما برخی آن را با «آیار» فارسی میانه یکی دانسته‌اند. این واژه در ادبیات میانه به صورت «هیآر» و «آیار» به معنی «یار»، یاور و دوست آمده است. عیاری نیز به معنی «یاری، دستگیری و دوستی» است. عیاران در کوه‌ها و بیابان‌ها سکنا می‌گزیدند، چرا که از اغنیا می‌زدیدند و به فقرا می‌بخشیدند. داستان‌های عیاری که بارزترین آن‌ها داستان «سمک عیار» است، مملو از جوانمردی و یاری و یآوری و دوستی است. آیین عیاری در قرن سوم هجری در سیستان و خراسان و بغداد رونق گرفت و از نامی‌ترین عیاران یعقوب لیث صفاری سیستانی است.

عیاران در ورزش‌هایی مانند تیراندازی، سواری، شمشیربازی و کشتی‌گرفتن بسیار چالاک و شهره بودند. صفت «سرهنگ» در اصل لقب پیشوا و بزرگ عیاران است

که بعدها نام درجه‌ای از درجات نظامی شد. داستان سمک عیار، کهن‌ترین و بارزترین نمونه‌ی مکتوب و اولین رمان ایرانی است که موضوع آن عیاری است. این کتاب با آداب و سنن پهلوانی زمان ما، وجوه مشترک بسیاری دارد.

● **شبروان:** از دیگر صفات عیاران «شبرو» است. اینان اغلب در شب حرکت می‌کردند تا کمتر دیده شوند. **خواجeh حافظ شیرازی** نیز در دیوان خود از آنان بسیار نام برده است:

گفتم که بر خیالش راه نظر بیندم

گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید

هم چنین:

خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی ست

که زیر سلسله رفتن طریق عیاری ست

چه عذر بخت خود گویم که آن عیار شهر آشوب

به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

کدام آهن دلکش آموخت این آیین عیاری

کز اول چون برون آمد ره شب‌زنده‌داران زد

● **آلفته‌گان:** در کشورهای آسیای میانه چون تاجیکستان، ازبکستان و قزاقستان، نام عیاران «آلفته‌گان» بود. درباره‌ی آلفته‌گان و جوانمردان بخارا، بهترین سند کتبی که موجود است، همان دست‌نوشته‌های **صدرالدین عینی**، دانشمند نامی تاجیک است. آلفته‌گان نیز سلسله‌مراتبی داشتند، به گونه‌ای که تازه‌وارد را «نیم‌تیار» و سپس «تیار» و چون به مرحله‌ی آخر می‌رسید، «مرد مردان» می‌نامیدند.

قسم خوردن در هر جامعه‌ی جوانمردی از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود. قسم‌خوران توسط آلفته‌گان با کلمه‌ی ستار انجام می‌شد. برای مثال، یک آلفته این گونه قسم می‌خورد: «ستار که فلان کار را می‌کنم.» و آن وقت، اگر سرش می‌رفت، می‌باید آن کار را می‌کرد و اگر قسمش را می‌شکست، از جمع آلفته‌ها رانده می‌شد و به نامردی مشهور می‌گردید.

برگزاری مسابقات رزمی و تفریحی، چون: پهلوانی، کشتی‌گیری، نیزه‌زنی، اسب‌دوانی، مرغ‌جنگی، پیاده‌روی، کله‌زنی، مشت‌زنی و جنگ‌های تن‌به‌تن، در میان آلفته‌گان معمول بوده است.

● **کاکه‌ها:** نام دیگر عیاران و جوانمردان در افغانستان معاصر «کاکه» است. «کاکه‌ها و جوانمردان افغانستان

حکومت بم را داشت .

● **فتیان:** «فتی» کلمه‌ای عربی و مترادف جوانمرد است . این واژه در قرآن کریم هشت بار به کار رفته است . آیین عیاری در عهد صفوی ، میان مردمان ایران زمین بسیار رواج داشت . چنان که فتوت نامه‌ها اغلب در این دوران نگاشته شده‌اند . پیروان این آیین را فتی خطاب می‌کردند . از نگاه «غیاث اللغات» ، این کلمه به فتح اول و فتح فوقانی که به الف مقصوره ختم شده است ، به معنی مرد جوان ، سخی و فتیان که صیغه‌ی جمع آن است به معنی جوانان و سخیان است . نجم‌الدین زرکوب در فتوت نامه‌ی خود اهل فتوت را به سه گروه تقسیم کرده است :

۱ . سیفیان : همان عیاران و جوانمردان سپاهی بودند که میان بندی از دوال بر کمر می‌بستند و جامه‌ی چرمین می‌پوشیدند . «سیف» در لغت به معنی «شمشیر» است و در اصطلاح فتیان به کسی گفته می‌شود که هم چون شمشیر در رفتار و اعمال خود تیز و برنده باشد .

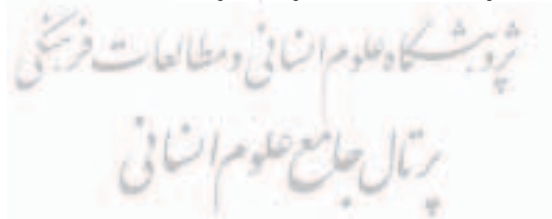
۲ . قولیان : از پیشه‌وران و اهل بازار بودند که میان بندی از کرباس می‌بستند . «قول» در لغت به معنای سخن و گفتار است ، اما در اصطلاح عرفان ، پیروی کردن از گفتار مرشد از روی صدق و راستی را گویند .  
۳ . شربیان : جوان مردان صوفی بودند ؛ میان بندی از صوف یا جامه‌ی پشمینه می‌بستند [افشاری ، ۱۳۸۴] . شربیان به کسانی اطلاق می‌شد که به نام صاحب ، شربت نمک می‌خورند .

در مورد سیفیان ، در برخی منابع از جمله تاریخ سیستان و «جوامع الحکایات» و حماسه‌های ایرانی هم چون سمک عیار- داراب نامه- و «اسکندرنامه» دوران صفوی و «رموز حمزه» سخن رفته است ، اما قولیان و شربیان رساله‌هایی را تحت عنوان «فتوت نامه» از خود به جای گذاشته‌اند که به سه زبان فارسی ، عربی و ترکی است . فتیان و جوانمردان درجه‌ها و مراتبی داشتند که سلسله‌مراتبشان از روی لباس ، وظیفه و القابشان فهمیده می‌شد ؛ آن گونه که «سرهنگ» بلندترین و عالی‌ترین درجه‌ی ایشان به حساب می‌آمد . احترام گزاردن به مقام بالاتر

معاصر نیز مانند عیاران و فتیان قدیم در تشکیلات خود درجه‌ها ، القاب و مراتبی داشتند ؛ آن گونه که تازه‌وارد را کاکه می‌گفتند . هرگاه کاکه‌ی تازه‌وارد چند مدتی را سپری می‌کرد و از خود رشادت و دلآوری نشان می‌داد ، او را کاکه بالکه خطاب می‌کردند . و پس از آن که آزمایشات مشکل و سختی را با موفقیت پشت سر می‌گذاشت ، لقب فرق را می‌گرفت . درجه‌ی پس از فرق ، درجه‌ی افلاک بود ، و پس از افلاک به درجه و رتبه‌ی سماوات می‌رسیدند که آخرین و بلندترین درجه بود [حیدر ، بی تا : ۲۰۶] .

● **سالوکان:** در کتاب «تاریخ سیستان» ، نام عیاران «سالوکان» آمده که معرب همان واژه‌ی «صعلوک/ صعلایک» است . این واژه در زبان عربی به معنی دزد و راهزن و نیز به معنی فقیر است . برخی از آنان گاه سواره و گاه پیاده به کاروان‌ها دستبرد می‌زدند تا به فقرا بخشایند .

● **صعلوکیان:** صعلوکیان عرب برابر با همان عیاران و شاطران ایرانی‌اند که برخی از آنان گاه سواره و گاه پیاده ، کاروان‌ها را غارت می‌کردند . صعلوکیان عرب به شاعری هم شهره بودند . بسیاری از شعرهای دوران جاهلیت شامل شعرهای صعلایک است . به عنوان نمونه ، علی سهل از صعلوکیان دوره‌ی سلجوقیان بود که



وظیفه‌ی هر عیار و جوانمرد بود.

● **شطاران**: اینان از قرن دهم به بعد شهرت یافتند، چرا که در رکاب حاکمان پیاده می‌دویدند. «شاطر» به معنای زیرک، حيله‌گر و چست و چابک است. وظیفه‌ی آنان محافظت و خبررسانی بود. برخی از پهلوانان، پیشه‌ی شاطری هم داشتند. در زورخانه هم فنی به نام شاطری و دویدن روی چوب یا «شلنگ‌تخته انداختن» مرسوم است.

● **آخیان**: نام دیگر برخی پهلوانان آخی بود که برخلاف عیاران بیابان‌گرد، ساکن شهرها بودند. محل تجمع آخیان در محلی به نام «لنگر» یا «آستانه» بود. آخی شجاع‌الدین خراسانی از کسانی است که نام او به عنوان آخی در تاریخ ایران ثبت شده است [پیشین]. «جوانمردان افغانستان نیز سلسله مراتب خاصی داشتند، به طوری که مبتدیان را ابن، سابقه‌داران را اب یا جد و رئیس خود را آخی خطاب می‌کردند» [حیدر، بی‌تا: ۱۶۵].

● **احداث**: صفویان، پهلوانانی را که عهده‌دار شهنشاهی و داروغگی شهر بودند، «احداث» خطاب می‌کردند. احداث واژه‌ای تازی و جمع «حَدَث» به معنی «جوان» است. در قرن پنجم، به جوانمردان شام هم احداث می‌گفتند.

● **یتیم**: این واژه ظاهراً به معنای «نوج» به کار برده می‌شده است. شاید نام دیگر کتاب «حسین کرد شبستری» که «یتیم‌نامه» است نیز بدین جهت باشد. چرا که قهرمان داستان، یعنی حسین کرد، یتیم پهلوان مسیح‌دکمه بند تبریزی عنوان شده است.

● **بهادر**: نام دیگر پهلوانان بوده است. این واژه ترکی است و بیشتر به پهلوانان ترک و تاتار اطلاق می‌شد. رد پای این اصطلاح را در تعبیر «بزن بهادر» امروزی می‌توان دید.

● **کلو**: گروهی دیگر از پهلوانان «کلو» نامیده می‌شدند که کوتاه‌شده‌ی واژه‌ی «کلان» است. این گروه سرپرستی اصناف پیشه‌ور را داشتند. حضور فعال آنان در قرن هشتم بوده است [افشاری، ۱۳۸۴].

● **مفرد**: نام دیگری برای پهلوان بوده است. این نام در واقع عنوانی برای سپاهیان بود.

● **سربدار**: سربداران نام گروهی دیگر از جوانمردان در «عراق شطار» و در «مغرب صقوره» بوده است. رهبر گروه سربداران امیر عبد الرزاق، از پهلوانان «باشتین»، از دهات بیهق بود [پیشین].

● **لوطی**: لوطیان در دوره‌ی قاجار پا گرفتند. هدف ایشان مبارزه با ظالمان بود. شایان ذکر است که این واژه با قوم لوطی که در تاریخ بسیار مشهور است، تفاوت زیادی دارد.

● **داش**: بدون شک این گروه دنباله‌ی همان عیاران و جوانمردان سابق هستند. در «لغت‌نامه‌ی دهخدا» در مورد این گروه چنین آمده است: «داش مشهدی‌ها از پستی و چاپلوسی و قیود و تشریفات به دور بودند و کارهای کثیف و پست را دوست نداشتند. الفاظ و کلمات را به معنی خاص به کار می‌بردند، تا حرف‌های آنان را دیگران نفهمند.»

داش‌ها برای خود آزمایشات و تمرین‌های مخصوصی داشتند. هر داش باید آن آزمایشات را انجام می‌داد تا به حلقه می‌پیوست. حفظ امنیت محله‌ها و گوشه و کنار شهر بر دوش داش‌ها بود و آنان از ناموس مردم، دلیرانه دفاع می‌کردند. به همین دلیل مورد احترام و ستایش عامه‌ی مردم قرار می‌گرفتند.

پی‌نویس  
1. parθavah->parhav->palhav->pahlav-

منابع

۱. کرین، هانری. آیین جوانمردی. ترجمه‌ی احسان نراقی. سخن. تهران. ۱۳۸۳.
۲. مهران، افشاری. آیین جوانمردی (از ایران چه می‌دانم؟) دفتر پژوهش‌های فرهنگی. تهران. ۱۳۸۴.
۳. بهار، مهرداد. ادیان آسیایی. چشمه. تهران. ۱۳۷۵.
۴. تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. سخن. تهران. ۱۳۷۶.
۵. بهار، مهرداد. جستاری چند در فرهنگ ایران. فکروروز. تهران. ۱۳۷۳.
۶. حیدر، دکتر غلام. آیین عیاری و جوانمردی (یقین: بخش بیست و هفتم). [بی‌نا]. هلند. [بی‌تا].